

حکایت لقمان و میوه ها

۶ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۱۷

واجه پرسید: «ای لقمان، چرا میوه ها را خوردی؟ مگر نمی دانستی که من امشب، مهمان دارم؟ اصلاً به من بگو ببینم، چگونه توانستی آن همه میوه را به تنهایی بخوری؟!»

روزگاری، لقمان حکیم در خدمت خواجه ای بود. خواجه، غلام های بسیار داشت. لقمان بسیار دانا همواره مورد توجه خواجه بود. غلامان دیگر بر او حسد می ورزیدند و همواره پی بهانه ای می گشتند برای بدنام کردن لقمان پیش خواجه.

روزی از روزها، خواجه به لقمان و چند تن از غلامانش دستور داد تا برای چیدن میوه به باغ بروند. غلام ها و لقمان، میوه ها را چیدند و به سوی خانه حرکت کردند. در بین راه غلام ها میوه ها را یک به یک خوردند و تا به خانه برسند، همه میوه ها تمام شد و سبد خالی به خانه رسید. خواجه وقتی درباره میوه ها پرسید، غلام ها که میانه خوشی با لقمان نداشتند.

گفتند: میوه ها را لقمان خورده است.

خواجه از دست لقمان عصبانی شد.

خواجه پرسید: «ای لقمان، چرا میوه ها را خوردی؟ مگر نمی دانستی که من امشب، مهمان دارم؟ اصلاً به من بگو ببینم، چگونه توانستی آن همه میوه را به تنهایی بخوری؟!»

لقمان گفت: من لب به میوه ها نزده ام. این کار، خیانت به خواجه است!»

خواجه گفت: «چگونه می توانی ثابت کنی که تو میوه ها را نخورده ای؟ در حالی که همه غلام ها شهادت می دهند که تو میوه ها را خورده ای!»

لقمان گفت: «ای خواجه، ما را آزمایش کن، تا بفهمی که میوه ها را چه کسی خورده است!»

خواجه برآشفت: «ای لقمان، مرا دست می اندازی؟ چگونه بفهمم که میوه ها را چه کسی خورده است؟ هر کسی که میوه ها را خورده است، میوه ها در شکمش است. برای این کار باید شکم همه شما را پاره کنم تا بفهمم میوه ها در شکم کیست.»

لقمان لبخندی زد و گفت: «کاملاً درست است. میوه ها در شکم کسی است که آن ها را خورده است. اما برای اینکه بفهمید چه کسی میوه ها را خورده است، لازم نیست که شکم همه ما را پاره کنید!»

لقمان گفت: دستور بده تا همه آب گرم بخورند و خودت با اسب و ما پیاده به دنبال بدویم.

خواجه پرسید: «بسیار خوب، اما این کار چه نتیجه ای دارد؟»

لقمان گفت: «نتیجه اش در پایان کار آشکار می گردد!»

خواجه نیز فرمان داد تا آب گرمی آوردند و همه از آن خوردند و خود با اسب در صحرا می رفت و غلامان به دنبال او می دویدند.

پس از ساعتی، لقمان و همه غلام ها به استفراغ افتادند. آب گرمی که خورده بودند، هر چه را که در معده شان بود، بیرون ریخت!

خواجه متوجه شد که همه غلام ها از آن میوه ها خورده اند، جز لقمان. خواجه غلام ها را به خاطر خوردن میوه ها و تهمت ناروا زدن به لقمان، توبیخ کرد و لقمان را مورد لطف قرار داد.

آری، وقتی یک بنده ضعیف مثل لقمان، چنین حکمت هایی دارد، پس آفریننده او که خداوند جهان است، چه حکمت ها دارد. و حکمت ها همه در پیش خداوند است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۲۵۷/میوه-لقمان-حکایت>